

## هشت مارس ۲۰۲۳ و انقلاب «زن، زندگی، آزادی»!

بهرام رحمانی

[bahram.rehmani@gmail.com](mailto:bahram.rehmani@gmail.com)

انقلاب نوین «زن، زندگی، آزادی» ایران، افق و چشم‌انداز جدید و امیدوارکننده‌ای را در مقابل جامعه ایران به ویژه زنان و جوانان قرار داده است. قدرت و شتاب گسترش این انقلاب با روحیه پیکارگری و رزمندگی نیروی آگاه و جسور جوان، لحظه به لحظه افزایش می‌یابد و به نظر نمی‌رسد که این بار همانند جنبش‌های چند سال اخیر به‌ویژه خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ و اعتراضات پراکنده ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱، مرعوب سرکوب و وحشت و کشتار جمهوری اسلامی شود.

در چنین وضعیتی و پس از ۴۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و سرکوب سیستماتیک زنان، یک دختر جوان ۲۲ ساله از یکی از شهرهای دوردست و مرزی کشور به تهران می‌آید، با خانواده در حال گردش در شهر بوده و از مترو استفاده می‌کند در حالی که پوشش این دختر، بسیار معمولی بوده و با پوشش زنان تهرانی تفاوتی نداشت. اما این دختر توسط پلیس گشت ارشاد جمهوری اسلامی دستگیر می‌شود و در مدت زمان کوتاهی پس از بازداشت، جانش را از دست می‌دهد. جنایتی که در ۴۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، بارها و بارها در خیابان و زندان و بازداشتگاه‌های اتفاق افتاده و آب از آب تکان نخورده بود. اما با کشتن مهسا(ژینا) امینی، ابتدا جامعه ایران دچار شوک می‌شود، سوگواری می‌گردد، اما بعد در مراسم خاکسپاری او در شهر زادگاهش(سقز) زنان روسری را از سر برمی‌دارند و زیر پا می‌اندازند و لگدمال می‌کنند و شعار «زن، ژیان، آزادی» سر می‌دهند. به دنبال این اعتراض، به سرعت سلسله اعتراضات بعدی صورت می‌گیرد و نه تنها به سراسر ایران سرایت می‌کند، بلکه به سرعت آوازه جهانی نیز پیدا می‌کند و به یک انقلاب تبدیل می‌گردد.



مسئله زن از لحظه آغاز انقلاب ۵۷ که تا امروز ادامه دارد، تلاشی‌ست تا زن در جایگاه شایسته انسانی خود قرار گیرد و از پستوی خانه‌ها بیرون آید و دوش‌به‌دوش مردان در همه مسایل ریز و درشت کشور دخالت کند. نباید اجازه داد که زن به غربی و شرقی تقسیم گردد. زن در هر نقطه جهان باشد هیچ کم و کسری از مردان ندارد و باید از همه حق و حقوق انسانی و اجتماعی خود برخوردار گردد. نه زن غربی و نه زن شرقی، نباید سوژه جنسی باشد و صرفاً حقوق و آزادی و مسئولیت می‌خواهد. این که گفته می‌شود زن غربی، خانواده را جدی نمی‌گیرد و زن سنتی هم باید

فرزند اسلامی تربیت کند، آشکارا می‌خواهند زن نه سهمی از عرصه عمومی بخواهد و نه مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داشته باشد.

جمهوری اسلامی و گرایش‌های سنتی مردسالار و پدرسالار، ارزش‌های زن در تعهد همسری و مادری و خانه‌داری می‌دانند و بر آن پا می‌فشارند. این گرایش‌ها و حاکمیت هرگز نمی‌خواهد زن آگاهی سیاسی و اجتماعی کسب کند. با این وجود امروز زنان ایران، در این شش ماه انقلاب خود، این واقعیت را در مقابل گرایش‌های مردسالار و حاکمان جمهوری اسلامی قرار داده‌اند که قادرند همه میادین علمی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی را فتح می‌کند و نقش‌آفرینی اقتصادی خود را نشان دهند. همین عزم و اراده زنان، گرایش‌های سنتی مردسالار و سنتی در جامعه و جمهوری اسلامی و حتی در صفوف اپوزیسیون راست را به وحشت انداخته است. تغییر شعار «زن، زندگی، آزادی» به شعار ارتجاعی و مردسالار «مرد، میهن، آبادی»، توسط سلطنت‌طلبان و شاه‌پرستان در خارج کشور، تلاشی است در جهت حفظ سنت‌های مردسالار و حاکمیت موروثی مردانه!

رواج شعار «مرد، میهن، آبادی» در مقابل «زن، ژبان، نازادی»، اقدامی ارتجاعی و در جهت همان تفکر سنتی مردسالاری است. یکی از قوانین مربوط به خانواده در دوران حکومت پهلوی، تعدد زوجات یا چند زنی بود. قانون حمایت از خانواده از ۱۳۴۶، به استناد قرآن شرط عدالت را برای چندزنی منظور کرد. تا پیش از تصویب این قانون در سال ۱۳۴۶ مردان حق داشتند ۴ همسر و تعداد نامحدودی زن صیغه‌ای داشته باشند. اما در این قانون مرد موظف شد برای ازدواج مجدد از دادگاه اجازه بگیرد. دادگاه نیز باید در مورد او و توانایی مالی‌اش تحقیق می‌کرد و در موقع مناسب با زن نخست وی تماس می‌گرفت و از او نیز تحقیق می‌کرد. به این ترتیب ازدواج مجدد بدون اجازه دادگاه جرم کیفری محسوب می‌شد.

قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۵۳ ضمن حفظ قانون قبلی، شرایط سخت‌تری برای تعدد زوجات ایجاد کرد. در این قانون «رضایت زن یکم» نیز شرطی لازم برای ازدواج مجدد قرار گرفت. این قانون استثناهایی داشت، همانند رضایت زنی که نمی‌توانست بچه‌دار شود یا نمی‌توانست با همسرش آمیزش جنسی برقرار کند، شرط نبود ولی زن حق داشت به دلیل اینکه شوهرش زن دوم گرفته‌است تقاضای طلاق دهد. در این قانون در مورد صیغه چیزی عنوان نشده بود. اما وزارت دادگستری محضرهای رسمی را موظف کرد از هر مردی که تقاضای ازدواج موقت می‌کند اظهارنامه‌ای بگیرد مبنی بر این که هیچ زن دیگری ندارد.

ایران در اوایل دهه ۱۳۵۰ چهارمین کشور جهان از نظر تعداد طلاق‌ها بود. پیش از سال ۱۳۴۶ مرد حق داشت هرگاه بخواهد و در هر شرایطی زنش را طلاق دهد. مراسم طلاق باید با حضور دو شاهد که برای آشتی زن و شوهر تلاش می‌کنند انجام می‌شد ولی در عمل حضور شاهدان اجرا نمی‌شد. زن در شرایط محدودی می‌توانست به دادگاه درخواست طلاق دهد و دادگاه شوهر را موظف می‌کرد زن را طلاق دهد. این شرایط ناتوانی جنسی مرد، جنون، ناتوانی در تأمین زن، بذرقتاری یا داشتن بیماری مسری بودند.

قانون خانواده ۱۳۵۳ قوانین اضافه شده در قانون سال ۱۳۴۶ را حفظ کرد: طبق این قانون طلاق فقط با اجازه دادگاه قابل انجام بود و دادگاه پس از این که متقاعد می‌شد امکان آشتی وجود ندارد گواهی طلاق صادر می‌کرد. هم‌چنین پنج شرط دیگر در ماده ۱۱ برای امکان درخواست طلاق اضافه شد که عبارت بودند از زندانی شدن زن یا مرد برای دوره‌ای مشخص، اعتیاد، ازدواج مجدد مرد بدون رضایت زن، ترک زندگی خانوادگی از طرف هریک از آن‌ها، محکومیت قضایی هر یک از آن‌ها که موجب لطمه به حیثیت خانوادگی دیگری شود.

علاوه بر موارد قانون ۱۳۴۶، در قانون ۱۳۵۳ این توضیح آمد که ماده ۱۱ هم برای زن و هم برای مرد اعتبار دارد. اگر کمی عمیق‌تر به این قوانین ناگه کنیم به‌سادگی می‌بینیم که در همه قوانین حکومت شاه، هم مردسالاری و هم مذهب نقش دارد و هیچ‌کدام از این گرایش‌ها زن‌ستیز به‌کلی ملغی نشده‌اند. مهم‌تر از همه در این قوانین، هیچ‌گونه حقوق برابر بین زن و مرد دیده نمی‌شود.

فراموش نکنیم که در ابتدای انقلاب ۵۷، حدود ۷۰ درصد زنان ایران بی‌سواد بودند. اما اصل جمعیت زنان در سال‌های قبل از ۵۷ و حتی امروز، هم‌چنان زنان خانه‌دار است که عمدتاً برای حاکمیت «سرباز» و برای سرمایه‌داری «کارگر» پرورش می‌دهند و فشارها روحی و جسمی و اقتصادی را تجربه می‌کنند، اما باز هم هر دو گروه مردسالار و مذهبی، زن را تحقیر می‌کنند.

اما در دهه‌های اخیر جمعیت ایران نیز به سمت شهرنشینی رفته تا جایی که امروز ۸۰ درصد جمعیت ایران شهرنشین هستند. امروز جوانان به ویژه زنان، در روابط اجتماعی، برای خود تعریف جدید دارند. به نوعی یک رسانانس بزرگ نسلی در جامعه ایران روی داده است. این تغییر است که زن را از کنج خانه به خیابان می‌کشاند، این زن با دست خالی به جنگ نابرابر با نیروهای تا دندان مسلح و بچه‌کش حکومت می‌رود. این زن، دیگر همان زنی نیست که در انقلاب شرکت کرده بود و مدت کوتاهی بعد از انقلاب فتوای خمینی و اعتراض به آن را بدون حمایت مردان و حتی نیروهای چپ، از سر گذرانده بود. این زن دیگر حاضر نیست مردسالاری و حاکمیت مردانه (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) و زن‌ستیز را تحمل کند؛

این زن نمی‌خواهد به هر قیمت ازدواج کند. استقلال فردی و همچنین اقتصادی برایش مهم است و این تغییرات است که امروز او را از خانه به خیابان آورده است.

این زن دیگر تعهد و ایثار اجباری را نمی‌پذیرد؛ این زن نمی‌خواهد به هر بهایی بچه بیش‌تر به دنیا بیاورد، مشکلات خانه‌داری و بچه‌داری و شوهرداری را هم تحمل کند؛ این زن نمی‌خواهد سطح مشارکت اقتصادی نداشته و یا حضور ضعیفی در این عرصه داشته باشد و...

حضور زنان در مدیریت ارشد کشور کم‌تر از دو درصد است. در نمایندگی مجلس هفت درصد است. زن امروز ایرانی می‌خواهد در همه عرصه‌های مدیریت کشور، نقش مهم خود را ایفا کند و حضور برابری با مردان داشته باشد.

این زن، خواهان برابری در مشارکت سیاسی و حق بر بدن خود است.

به این ترتیب، بحث صرفاً بر سر پوشش زنان نیست. در جامعه ما، کلیشه‌های مختلفی برای پوشش زنان وجود داشته که در آن زنان هیچ صدایی نداشتند. چرا که تاریخ را مردان، آن‌هم اشراف‌زاده نوشته‌اند. به این دلیل، برای بررسی این‌که زنان در طول تاریخ چه نقشی داشتند، تا چه اندازه در تاریخ‌نگاری مردانه مراعات شده است، بی‌خبریم. برای مثال در دوره ساسانیان، پوشش مو وجود نداشته است. قانون حجاب اجباری در زمان پیامبر و ائمه هم وجود نداشته، به‌ویژه برای زنان اهل کتاب اجباری نبوده و این‌که در جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده، برای اولین بار است که همه زنان ملزم به پوشش چادر هستند. در دوره تیموری، به مرور زنان شهری روبنده داشتند. در دوره صفویه که مذهب تشیع، در ایران مذهب رسمی شد، مشروب‌خانه ممنوع می‌شود، اما باز هم بحثی از اجبار حجاب نمی‌بینیم. در سفرنامه اولتاریوس در دوره صفویه هم زنانی بودند که چادر نداشتند و بی‌حجاب بودند، آن‌هم در دوره‌ای که هم چادر سفید و روبنده داریم، که مشخص است پوشش چادر، همه‌گیر نبوده است. در همین دوره سفر به اروپا باعث می‌شود که پوشش زنان غربی دیده شود. در دوره پهلوی اول هم می‌بینیم در ماجرای کشف حجاب، روایت درباره پوشش نه زنانه، بلکه کاملاً مردانه و حاکمیتی و رضاخانی است و آزادی انتخاب وجود ندارد. پس انقلاب ۵۷ می‌بینیم که باز هم مسئله پوشش روایت مردانه و خمینی است نه زنانه. در حالی که هر کشور در حال توسعه، لازمه توسعه‌یافتگی، حضور اجتماعی زنان در جامعه است. در جامعه‌ای که بین زن و مرد در جامعه حصار کشیده می‌شود چنین جامعه هرگز به مرزها توسعه نمی‌رسد و در عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی غرق می‌شود. بنابراین، برای ورود به بستر توسعه‌یافتگی، باید خود زنان آستین‌ها را بالا بزنند و با قدرت و توان و آگاهی خود وارد فرایند توسعه شوند نه با امر و نهی دولتی و مردسالاری.

وقتی رضاشاه به قدرت رسید، هرگز به دنبال بر هم زدن نظم جنسیتی نبود. با وجود این‌که قوانینی مثل کشف حجاب را اجرا کرد، اما هدف اصلی‌اش این بود که مثل هر حکومت پدرسالار دیگری، زنان مادران خوب و تحصیل‌کرده باشند و نقش مادری خود را خوب ایفا کنند. چرا که قانون خانواده مصوب ۱۳۱۱، برخلاف بقیه قوانین مدنی، کاملاً منطبق با قوانین شرع بود. به‌جز حداقل سن ۱۵ سال برای ازدواج دختران، در سایر موارد مثل حضانت و... کاملاً منطبق بر قوانین اسلامی است. مضاف بر این‌که حکومت پهلوی به‌خاطر اقتدارگرایی مردانه و پدرسالار، اجازه نداد گروه‌های زنان کار کنند. رضا کلیه سازمان‌ها و نهادهای زنانی را که در انقلاب مشروطیت فعال بودند تعطیل و فعالیت آن‌ها را ممنوع کرد. این وضعیت در دوره پهلوی دوم هم ادامه پیدا کرد و سازمان‌های زنان خارج از کنترل حکومت، اجازه فعالیت نداشتند.

انقلاب ۵۷ در واقع در چنین بستری ایجاد شد. بعد از انقلاب هم الگوی سومی برای زنان ساختند که زن نه فمینیست است و نه خانه‌نشین، بلکه زنی است که به‌عنوان سپاهی لشکر در تظاهرات سیاسی و انتخابات دولتی شرکت کرده، انتظارات حاکمیت را به جا آورده و سپس برای فرزندپروری به خانه برمی‌گردد. این هم کشف زن الگوی جمهوری اسلامی بود.

با این وجود، حرکت‌های اعتراضی زنان، بعد از تغییرات اجتماعی و تحصیلات و اشتغال زنان به مرور از دهه هشتاد شروع شد. آن‌ها به مرور مطالبات مختلفی را مطرح کردند. هر چند که هنوز هم این مطالبات به دلایل زیادی به نتیجه نرسیده‌اند.

اما اتفاقی که در پایان شهریور ۱۴۰۱ روی داد که از آن تاریخ تاکنون یک حرکت اجتماعی قدرت‌مندی را شاهدیم که با شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» در جریان است. از آن تاریخ، نارضایتی زنان به اوج خود رسید، نمایان شد؛ فریادش طنین‌انداز شد. شورش زنانی که دیگر بیش از این نمی‌خواست همه برای او تعیین تکلیف کنند؛ کسی که به قیمت نیاز ندارد. همه این‌ها همراه با بحران اقتصادی و سیاسی، به جایی رسید که به آن می‌گوییم: انقلاب «زن، زندگی، آزادی»! یعنی ما این‌جا یک حرکت سیاسی و اجتماعی قدرت‌مندی داریم که این دو با هم همسو و همراه شده‌اند. هر چند نتیجه هم چندان روشن نیست چرا که انقلاب سیاسی-اجتماعی ممکن است به هر سمتی برود، اما آن حرکت سیاسی-اجتماعی شروع شده است با وجود این‌که نقاط ضعف و کمبودهایی هم دارد و آسیب‌های زیاد داخلی و خارجی نیز در کمین آن نشستند. چرا که ما هنوز در آغاز راه سخت هستیم. اما همین‌که زنان، رهبری این انقلاب را به دست گرفته‌اند و جرات و توانایی‌های خود را به کار انداخته‌اند و مردان نیز

بر خلاف وقایع پس از انقلاب ۵۷، در کنار آن‌ها قرار دارند و شاه‌به‌شانه هم حرکت می‌کنند، به معنی این است که انقلاب ما پیش می‌رود و به‌نظرم بزرگ‌ترین دستاورد این حرکت این است که زن و مردها هم صدا شده‌اند و بخش عظیمی از مردان پذیرفته‌اند که زنان انسان‌های ضعیف و جنس دوم نیستند. زنان می‌خواهند نه فقط اختیار بدن، بلکه اختیار زندگی خود و مدیریت جامعه را نیز به دست بگیرند. تازه در اول راهیم اما همچنان پیش می‌رویم!

بدون تردید مهم‌ترین مطالبه زنان جامعه ایران، مشارکت در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت همه مردم است. اتفاقی که تاکنون در بسیاری از جوامع امروز جهان اتفاق افتاده و کمابیش زنان موفق شده‌اند در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور فعالی و چشم‌گیری پیدا کنند.

مطالبه مهم دیگر زنان ایران داشتن استقلال اقتصادی و شغل مناسب و زندگی مرفه داشته باشند. زنان می‌خواهند در مناسبات اقتصادی جامعه نقش پررنگی ایفا کنند و علاوه بر این که دارای شغل هستند از درآمد قابل قبولی نیز برخوردار گردند.

از سوی دیگر، بسیاری از زنان جامعه مادر هستند و نگران وضعیت آینده فرزندان خود هستند. اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر وضعیت بحرانی داشته و دچار بی‌ثباتی، تورم و گرانی‌های افسارگسیخته بوده است. به‌همین دلیل بسیاری از خانواده‌های ایرانی فشار اقتصادی غیرقابل تحملی دارند، بیش‌تر جوانا حتی تحصیل کرده بیکارند و زنان جامعه را نسبت به وضعیت آینده فرزندان خود حساس‌تر و نگران‌تر کرده است.

این در حالی است که جامعه با یک حاکمیت مافیایی و بچه‌کش طرفند و هیچ کس احساس امنیت مالی و جانی نمی‌کند. چرا که مجموعه سران و مقامات و نهادهای سیاسی و نظامی و قضایی حاکم بر جامعه ایران، فقط به فکر پر کردن جیب‌های خود و حفظ حاکمیت غیرانسانی‌شان هستند. یکی مطالبه دیگر زنان جامعه که از اهمیت زیادی برخوردار است حفظ کرامت انسانی و منزلت اجتماعی آن‌ها است. این در حالی است که به‌ویژه در ماه‌های اخیر فیلم‌ها و عکس‌هایی از برخورد مامورین حکومتی با زنان و دختران منتشر شده که نه تنها کم‌ترین اهمیتی به منزلت اجتماعی زنان داده نمی‌شود، بلکه برخوردهای غیرانسانی و وحشیانه با آن‌ها صورت گرفته است. به‌همین دلیل، یکی از مطالباتی که زنان جامعه را به خیابان‌ها و به صفوف اعتراضات کشانده تلاش برای به‌دست آوردن کرامت انسانی و منزلت اجتماعی آن‌هاست.

درگذشت مرگ مهسا امینی، سبب شد که بسیاری از مطالبات پنهان زن ایران علنی شدند و باعث شد زن ایرانی برای مطالبه‌گری درباره زندگی خود، آگاهانه و داوطلبانه به خیابان بیاید و مطالبات خود را فریاد بزند و همه خطران را نیز به جان بخرد. امروز زنان با مطالبات انباشته شده‌ای مواجه هستند که راهی به جز بیان آن در خیابان‌ها و ادامه انقلاب در جهت سرنوشتی کلیت جمهوری اسلامی ندارند.

امروز زن و مرد ایرانی، به‌ویژه نیروی پرانرژی جوان، به‌دلیل ارتباط با شهروندان جوامع دیگر، وضعیت زیست و زندگی آن‌ها را با وضعیت فلاکت‌بار خود مقایسه می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که در وضعیت مطلوبی قرار ندارد و تاکنون پاسخ قانع‌کننده‌ای به خواسته‌ها و مطالبات آن‌ها داده نشده است.

اکنون حدود شش ماه است که جهانیان تصویر متفاوتی از جغرافیای سیاسی ایران دریافت کرده‌اند. قتل ژینا (مهسا) امینی توسط پلیس (گشت ارشاد) جمهوری اسلامی، جرقه برپایی انقلابی فراگیر و اجتماعی و گسترده علیه زن‌ستیزی، ستم و بی‌عدالتی شد که در شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» تجلی یافت. این انقلاب آزادی‌خواهانه و ضد هرگونه تبعیض و ستم و نابرابری خصوصاً به‌دلیل حضور زنان در راس این انقلاب و محوریت مطالبات زنان توجهات جهانی زیادی را به‌خود جلب کرده و امیدهای زیادی نه تنها در ایران، بلکه زنان کشورهای منطقه را نیز برانگیخته است. اما اهمیت این قهرمانی‌ها و شور و شوق مبارزه برای آزادی، زمانی برجسته‌تر می‌شود که بدانیم این انقلاب پرشکوه، همواره در تدارک تحولات انقلابی بزرگی است، در عین حال جنگی تماماً نابرابر بین مردم و حاکمیت است: بین مردمی با دستان خالی و یک حکومت دیکتاتوری تمام‌عیار و تا دندان مسلح که طی ۴۴ سال با پول نفت و استثمار شدید نیروی کار و غارت اموال عمومی و مهم‌تر از همه دست‌درآزی دایمی به سفره خالی مزدبگیران و بازنشستگان، دستگاه سرکوب خود را مرتباً بسط و گسترش دارد. جمهوری اسلامی در حال حاضر، تنها حدود ۱۷ نهاد امنیتی دارد. اما معترضان در میدان مبارزه و خیابان‌ها نشان داده‌اند که ترسی از این همه وحشی‌گری نیروی سرکوب و رعب و وحشت حکومت ندارند و سرکوب‌های گسترده را آگاهانه به جان خریدند. جمهوری اسلامی، این‌بار هم مثل خیزش‌های قبلی از طریق تشدید سانسور و سرکوب‌ها کوشید معترضان و مردم ناراضی را مرعوب سازد و هزینه اعتراضات را چنان بالا ببرد که تعداد هرچه کم‌تری قادر به ادامه مبارزه یا حاضر به پیوستن به اعتراضات خیابانی باشند. برای مثال، نیروهای انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی، تنها در شهر زاهدان بیش از ۹۰ انسان را در کم‌تر از یک ساعت در اثر شلیک مستقیم نیروهای پلیس کشتند و تعداد بی‌شمار را نیز زخمی کردند. طبق برآوردهای نهادهای مستقل، تاکنون حدود ۶۰۰ نفر را کشته

و ۲۰ هزار نفر را نیز راهی زندان‌ها کرده‌اند. دست‌کم چهار نفر را به سرعت اعدام کرده‌اند و برای تعداد بی‌شماری نیز حکم اعدام صادر نموده‌اند. صدها نفر را در خیابان‌ها ربوده‌اند و خبری از آن‌ها نیست و ده‌ها تن را نیز کشته و جنازه آن‌ها را به رودخانه و یا حاشیه شهرها انداخته‌اند. حدود سه ماه است که حمله شیمیایی به مدارس دخترانه را آغاز کرده‌اند. اما با این وجود، اعتراضات و سرکوب خونین معترضان ادامه دارد. هم‌زمان، دستگاه تبلیغاتی و دستگاه‌های قضایی و امنیتی حکومت، دستگیرشدگان را به ضدیت با «امنیت ملی» متهم می‌کنند و ادعا دارند که معترضان تحت نفوذ دشمنان خارجی ایران (دولت‌های مخالف یا سازمان‌های اپوزیسیون در تبعید) قرار داشته‌اند. این اتهامات هم‌چنین متوجه فعالان صنفی-سندیکیایی و شورایی (کارگران، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان) و فعالان جنبش‌های اجتماعی مختلف (شامل جنبش‌های زنان، اقلیت‌های ملی، مذهبی و جنسی، جنبش‌های زیست‌محیطی و جنبش روشنفکری است که برخی از آن‌ها در ماه‌های پیش از شروع انقلاب و برخی دیگر پس از آغاز آن دستگیر شده‌اند.

هدف حکومت از این همه وحشی‌گری، آن است که با تحمیل مجازات‌های سنگین‌تر بر زندانیان سیاسی، که از تجربه کار سازمانی و سازماندهی برخوردارند، حضور و پیوند آن‌ها با تحولات انقلابی را قطع کند؛ خصوصاً حکومت نگران اعتصابات عمومی است.

اما چگونه می‌توان این دوران انقلابی را حفظ کرد و به مرحله عالی‌تری ارتقا داد؟ پاسخ را باید در شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» جست‌جو کرد. نصف شهروندان جامعه ۸۵ میلیونی ایران زن هستند. در حالی که آمار زنان در بازار کار حدود ۱۲ تا ۱۳ درصد است. بنابراین، اکثریت زنان از دخالت در امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه محروم شده‌اند و به ناچار خانه‌دار هستند. یعنی در ردیف محرومان و فرودستان قرار دارند. مهم‌تر از همه، زن را نباید تنها با مرد مقایسه کرد، بلکه او باید صاحب جان و زندگی و استقلال خودش باشد. زن مانند زنجیره‌ای تمامی خانواده را به هم متصل می‌سازد. در یک کلام زن، نقش بسیار مهمی از محیط خانواده تا جامعه را به عهده دارد و به همین دلیل ساده ضرورت دارد که زنان در همه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، موقعیت برابر با مردان داشته باشد و زن و مرد دوش به دوش هم حرکت کنند نه یک قدم عقب و نه یک قدم جلوتر. انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، عملاً نشان داده که زن از هر نظر قدرت و توانایی همه مسایل زندگی دارد و به همین دلایل، زن نماد و رهبر این انقلاب شده و رهبری آن را به عهده گرفته‌اند و به‌خوبی هم هدایت می‌کنند.

انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، چند ویژگی متفاوت نسبت به رویدادهای مشابه در سال‌های اخیر دارد. یکی از مهم‌ترین‌هایش این است که زنان برای احقاق حقوق‌شان به میدان آمده‌اند. موضوع حق‌خواهی زنان در ایران به سال ۱۴۰۱ برنمی‌گردد. زنان در ایران ده‌هاست که برای رسیدن به حقوق و آزادی‌شان تلاش می‌کنند. این تلاش نقاط ضعف و قوت، فراز و فرودهایی داشته اما سیستماتیک و همیشگی بوده است. تلاش زنان برای رسیدن به حقوق‌شان در چند سال اخیر شدت گرفته و با فاصله کوتاه‌تری بروز یافته است. به‌طوری که می‌توان گفت رگه‌هایی از آن‌چه را امروز در کشور جاری است می‌شد دست‌کم لابه‌لای اخبار و حوادث پس از سال ۱۳۹۶ دید. اما رویدادهای شش ماه اخیر برای بسیاری از شهروندان ما، قبلاً تجربه نشده و کاملاً جدید است. از نوع سازمان‌دهی اعتراضات و نحوه تعیین شعارها تا شیوه ادامه آن و مقاومت در برابر نیروهای سرکوبگر حکومتی. از حرکت مشترک زنان با مردان تا گستردگی آن در شهرهای کوچک و بزرگ کشور.

ریشه این اعتراضات، در دهه‌های اخیر قابل تحلیل است که با مسائل و فشارهای اقتصادی و سرکوب‌های سیاسی درگیر بوده است. در دهه‌های اخیر، اعتراض به ابعاد اقتصادی و مشکلات زندگی در میان افراد مختلف جامعه، کم نبوده و نیست. اما تقلیل دادن علت عزم انسان‌ها برای تغییر شرایط موجود، تنها به یکی از ابعاد، یعنی مشکلات اقتصادی چندان منطقی یا واقع‌بینانه به‌نظر نمی‌آید. انسان موجود بسیار پیچیده و چندوجهی است و به همین دلیل، صرفاً نگاه به بعد اقتصادی، به‌عنوان عامل اصلی امواج اعتراضی و انقلابی، شاید توضیحی ساده‌انگارانه به‌نظر آید. در عین حال شکی نیست که یکی از ابعاد اعتراضات و اعتصاب‌ها را بعد اقتصادی آن تشکیل می‌دهد اما باید به‌وجود ابعاد دیگری نیز توجه داشت. صرف‌نظر از فقر و محرومیت اقتصادی، برای مثال باید به ابعاد کرامت انسانی و احساس عزت و احترام و آرامش، بنگریم که در جامعه ما شدیداً خدشه‌دار شده تا جایی که فریاد اکثریت شهروندان از هر گوشه کشور شنیده می‌شود.

اکنون برای همه جالب است که زنان در اعتراضات اخیر نه تنها به میدان آمده‌اند، بلکه رهبری آن را نیز به‌خوبی به‌عهده گرفته‌اند. اتفاقاً زنان در این شش ماه نشان داده‌اند که رهبران خوب و توانایی هستند. هرچند که سابقه مبارزات زنان به‌خصوص در کشورهای غربی، نه فقط در جهت احقاق حقوق جامعه زنان، بلکه مثلاً در زمینه احقاق حقوق سیاهان در مقابله با جریان برده‌داری و نظایر آن، هنوز از یاد نرفته است.

شاید بتوان گفت یکی از عوامل متمایزکننده این مسئله است که زنان، این‌بار، ضرورت احقاق حقوق انسانی و مطالبات‌شان را با صراحت و با قدرت مورد تأکید قرار داده‌اند و با عزم و اراده خود، هویت زنانه‌شان را از حالت شهروند درجه دوم، به شهروند درجه اول ارتقا داده‌اند، از همان ابتدا مسئله «زن» در شعارها و مطالبات جمعی، برجسته شده است.

جالب این جاست که برخلاف انتظار سنتی، مردان هم این حرکت پیشروانه زنان را پذیرفته و حتی این طور به نظر می‌رسد که این بار، مردان هستند که دنباله‌رو زنان شده و با حضور فعال‌تر زنان در این عرصه و با شعارهای مخصوص زنان، نه تنها مشکلی ندارند، بلکه حتی در موارد زیادی نیز مشوق زنان بوده‌اند که رهبری انقلاب اخیر را به دست گرفته‌اند. جامعه‌ای که تا پیش از این تحولات، این طور تصور می‌شد که زنان از همه نظر به آن‌ها وابسته هستند، اینک حضور سیاسی و انسانی و مستقل زنان را دوشادوش خود، به رسمیت شناخته و با زنان هم‌صدایی و همراهی می‌کنند. در نتیجه به نظر می‌رسد ذهنیت برابری طلبانه و عدالت طلبانه و با هدف احقاق حقوق انسانی و منافع مشترک زن و مرد، راهی میدان مبارزه سرنوشت‌سازی شده‌اند. به نظر می‌رسد که مردان بر این باورند که تامین حقوق اجتماعی یا «حقوق شهروندی» مردان در گرو به رسمیت شناختن حقوق زنان است در غیر این صورت و تا زمانی که مرزبندی‌های جنسیتی، آن‌ها را از هم جدا می‌کند، هیچ‌کدام موفق نخواهند شد تا به سعادت و خوشبختی و عدالت اجتماعی و فردی و به آزادی برسند.

در این میان، زنان نسل جوان ایرانی هستند که در جریان جهانی‌شدن ارزش‌های انسانی، سریعاً متاثر شده‌اند. از جمله عوامل موثر در رشد آگاهی آن‌ها، می‌توان به توسعه تکنولوژی نوین ارتباطات رسانه‌ای و دسترسی فراگیرتر شبکه‌های اجتماعی اشاره کرد که موجب آگاهی و آشنایی بیش‌تر زنان در چرخه زندگی خود در راستای تحقق هویت انسانی مستقل دنبال کنند. علاوه بر همه این‌ها، زنان از سطوح بالاتر آموزش و تحصیلات نیز برخوردار شده‌اند. بنا بر یافته‌های پژوهشی جامعه‌شناختی و انتظارات نسل‌های جدید زنان از خود، از ایفای نقش‌های سنتی و تکراری گذشت زنان، بسیار فراتر رفته‌اند. پذیرش نقش‌های چندگانه و حضور زنان در انظار عمومی، با وجود همه هزینه‌هایی که در این راستا متحمل شده و می‌شوند، اکنون به چالشی بزرگی تبدیل شده که دیگر زنان نقش‌های سنتی گذشته را نمی‌خواهند. یافته‌های پژوهشی و جامعه‌شناختی و روند تغییرات در شاخص‌های جمعیتی هم‌چون افزایش محسوس سن ازدواج زنان، تغییرات در الگوهای سنتی سن همسران، کاهش فاصله یا حتی دگرگونی مراتب تحصیلی در میان زوجین، کاهش آگاهانه میزان باروری و کاهش فاحش نقش خانواده و گرایش به تک‌فرزندی و داشتن استقلال فکری و اقتصادی، تحصیلات بالا و آگاهی، همگی حکایت از تغییرات عمده در نگاه زنان به هویت جنسیتی خود و نقش‌هایی دارد که برای خود تعریف می‌کنند و برای آینده خود در نظر گرفته‌اند.

مردان امروز هم تا حدودی متحول شده‌اند و در تفکر آن‌ها، افسانه زن «کدبانوی فرمانبردار» یا «مادر فداکار» کمرنگ‌تر شده است. در حقیقت سال‌هاست که مردان و زنان در زندگی مشترک خود، از تقسیم کار و مسئولیت‌های خانگی و فرزندپروری میان خود را با معیارهای امروزی تعریف و تعیین کرده‌اند تا زندگی مشترک‌شان بتواند دوام داشته باشد. در واقع زنان در قالب هویت جنسیتی خود دیگر حاضر نیستند هم‌چون گذشته، گوش به فرمان مردان زندگی خود (پدر، برادر، همسر و ...) باشند؛ بلکه هویت خود را به صورت انسان متفکر و مستقل متکی به خود و دارای قابلیت‌های رشد بازتعریف می‌کنند. هم‌زمان نسل‌های جدید مردان هم به تدریج از ذهنیت‌های کلیشه‌های جنسیتی دور شده و به همین دلیل در نسل‌های دهه هفتادی و هشتادی، آشکارا شاهد همراهی و همبستگی سیاسی و اجتماعی زنان و مردان ایران با یکدیگر هستیم. این تغییر را هم‌چنین از جانب والدین دختران امروز مشاهده می‌کنیم؛ به‌ویژه پدرانی که در دهه‌های اخیر، آمادگی بیش‌تری نسبت به دست‌یابی دختران‌شان به اهداف و آمال متفاوتی در مقایسه با مادران‌شان، از خود نشان داده‌اند. برای مثال، همین پدران، امکانات را برای ادامه تحصیل دختران‌شان، حتی زمانی که نیاز به سفر به استانی غیر از استان محل تولدشان یا حتی به کشوری غیر از سرزمین مادری‌شان داشته‌اند، فراهم کرده‌اند و صرفاً به دلیل دختربودن همانند نسل‌های گذشته، او را از دست‌یابی به اهداف آرزوهای‌شان، منع یا محدود نمی‌کنند. بی‌گمان این پدران و مادران، به این باور قطعی رسیده‌اند که باید به خواست‌ها و نیازهای دختران و پسران‌شان، به شیوه‌ای برابر و یک‌سان توجه کنند و دست نسل جوان را برای دست‌یابی به آرزوهای‌شان، بازتر بگذارند. در نتیجه، زنان خود در تلاشند به جایگاه‌هایی دست یابند که بتوانند شایستگی و توانایی خود را به اثبات برسانند و به تدریج تفکرات مردسالاری را به کلی محو نمایند.

حمله به مدارس دختران که از ابتدای آذر سال جاری شروع شد، به حدی شدت گرفته که فقط در دو روز شنبه و یکشنبه ۱۳ و ۱۴ اسفند بیش از ۲۰۰ مدرسه دخترانه در نقاط مختلف ایران انتشار یک گاز ناشناخته و به‌دنبال آن مسمومیت دانش‌آموزان و در مواردی کارکنان مدرسه را گزارش کردند.

این حمله‌ها که در موارد معدودی پسران، جنسیت‌های دیگر و در موارد متعددی خوابگاه‌های دخترانه را هم هدف قرار داده، با وجود تمام ابهام‌ها و «هنوز نمی‌دانیم»هایی که به نظر می‌رسد که در مورد آمران، عاملان و چگونگی آن‌ها وجود دارد، حمله‌ای هماهنگ و با هدفی مشخص است؛ حمله به مطالبات و دستاوردهای برابری خواهانه در زمینه آموزش و تحصیل دختران، با هدف عقب‌راندن زنان ایران از حضور در اجتماع. حقی که آن‌را پس از سال‌ها مبارزه به‌دست آورده و با چنگ و دندان حفظ کرده‌اند.

گروه‌هایی هرچند پراکنده اما سیستماتیک از یک مرکز مهم حاکمیت دستور می‌گیرند، در شهرهای ایران فعال شده‌اند تا حضور دختران در اجتماع و آگاهی دختران و زنانی را که صرف‌نظر از ویژگی‌های هویتی‌شان، همه تحت ستم حاکمیت مردسالار اسلامی ایران قرار دارند، به خطر بیندازند. این گروه‌های به‌ظاهر ناشناخته به فاصله سه‌ماه از آغاز جنبش «زن زندگی آزادی»، مدارس یعنی یکی از کانون‌های اصلی اعتراضات در این جنبش را ابتدا در قم و سپس در سراسر ایران هدف گرفته‌اند. تا هم همانند باقی حملات تروریستی ترس و وحشت و واکنش روانی بیافرینند و در مدرسه‌ها را ببندند، و هم با حمله شیمیایی از همان دختران دانش‌آموزی که در مدرسه‌ها شعار «زن زندگی آزادی» داده‌اند و چادر و روسری از سر برداشتند و انگشت میانی خود را به سمت تصویر علی خامنه‌ای و روح‌الله خمینی گرفتند، جسمی بیمار و خانه‌نشین بسازند. به همان روشی که نیروهای امنیتی به چشم و سر و اندام‌های جنسی معترضان به ویژه زنان گلوله شلیک کردند یا پیش‌تر «گروه‌های ناشناخته» به‌روی زنان اسید پاشیدند و ...

درباره آمران و عاملان حمله‌هایی که هر روز در شهرهای بیش‌تری دختران دانش‌آموز را مسموم و روانه بیمارستان یا خانه می‌کند، گمانه‌زنی‌های زیادی وجود دارد از جمله به نقش مجتبی خامنه‌ای، فرزند آیت‌الله خامنه‌ای که در انتظار رهبری است تاکید دارند.

هنوز هیچ گروهی مسئولیت این حملات را برعهده نگرفته است. هیچ مقام و نهاد مسئول حکومتی هم مسئولیت تحقیق و نمونه‌برداری و یا حتی اقدامات پیش‌گیرانه را نپذیرفته‌اند. اما نیروهای امنیتی تا به حال تعداد نامشخصی از والدین معترض و دانش‌آموزان را دستگیر کرده‌اند. در عین‌حال هنوز در سال ۱۴۰۱ شمسی و ۲۰۲۳ میلادی اصرار بر باورنکردن حرف زنان هم وجود دارد. ذهن‌های جنسیت‌زده هم طبق عادت همیشگی، شواهد عینی از شنیدن صدا و دیدن اشیائی شبیه بمب یا بادکنک حاوی سم و استنشام بوی گازهای سمی را کنار گذاشته و سعی کرده‌اند واکنش روانی به این حملات را «هیستری جمعی» بخوانند.

مظنون اصلی اما گروه یا گروه‌هایی از درون حکومت ایرانند و مصونیت قضایی آن‌ها در حالی که ماه‌ها از شروع حملات می‌گذرد و ناشناخته ماندنشان این ظن را تقویت می‌کند. این حملات را می‌توان انتقام یا در ساده‌ترین حالت عکس‌العملی دانست به «خطری» که از مدارس و دانشگاه‌ها و به‌ویژه از سوی دختران جوان متوجه نظام جمهوری اسلامی‌ست.

حمله به مدارس حمله به زن نوجوان دانش‌آموز است به عنوان نیرویی اجتماعی و به‌شکل بالقوه فعال، که دستگاه حکومتی علی‌خامنه‌ای را با یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های چند سال اخیرش مواجه کرده است. حمله به مدارس حمله به زن نوجوان دانش‌آموز است به‌عنوان قشری که «رفاه» و برابری و حق بر بدن می‌خواهد و در مقابل ایده‌آل نوستالژیک مذهبیان و سلطنت‌طلبان از گذشته، آینده را طلب می‌کند. رضوان حکیم‌زاده، معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش در دی سال جاری تعداد نهایی دانش‌آموزان ثبت‌نام شده در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰ را ۱۵ میلیون و ۳۷۵ هزار و ۶۷۷ نفر اعلام کرد. (ایسنا)

هم‌چنین براساس آمار اعلامی آموزش و پرورش در ۲۴ بهمن و گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، در فاصله سال ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۰ حدود ۲۷۹ هزار دانش‌آموز در نقاط مختلف ایران ترک تحصیل کرده‌اند. آمار ترک تحصیل نوجوانان دوره متوسطه اول هم افزایش پیدا کرده و از ۶۰ هزار نفر به بیش از ۱۵۴ هزار نفر رسیده است.

آمارهای عرصه اقتصاد نشان می‌دهد که هر کجا موانع فرهنگی پدرسالارانه، زنان را از ورود به بازار رسمی اشتغال بازداشته است، زنان مصرانه و ناگزیر، حضور خود را عرصه بازار کار غیررسمی بسط داده و از هر فرصتی برای جبران این فاصله جنسیتی استفاده کرده‌اند؛ برای مثال فعالیت روزافزون زنان در تجارت مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی یا در تولیدات خانگی یا حتی توسل به دست‌فروشی در مترو و نظایر آن، شواهدی از این تلاش روزافزون دختران جوانی را به دست می‌دهد که نمی‌خواهند تسلیم موانع بازار کار رسمی شوند. بازاری که حتی در شرایط شکل‌گیری فرصت‌های شغلی، اولویت را به استخدام مردان می‌دهد و درحالی‌که با نرخ‌های بالای بی‌کاری در میان فعالان اقتصادی، در میان مرد و زن، مواجهیم طبق شواهد رسمی، نسبت بی‌کاری برای زنان دوبرابر مردان است.

در عرصه فعالیت سیاسی نیز با توجه به پویایی‌های اخیر در میان نسل جوان به نظر می‌رسد زنان این روزها تلاش‌هایی برای تاثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی، صورت داده‌اند. البته در این مسیر، زنان جوان، اشتراکات زیادی با مردان جوانی پیدا کرده‌اند که با دارابودن ایده‌هایی خلاف جریان مسلط در صحنه سیاسی، از عزم مشترکی برای هموارکردن موانع پیش‌رو برخوردار شده و در نتیجه، در این مسیر مشترک تحول‌خواهی اجتماعی و سیاسی، در عمل از میان برداشته شده‌اند. اینجاست که همدلی و هم‌سرنوشتی دختر و پسر، در این مقطع، به امر غالب تبدیل شده است.

اینک نیروی جوان، فعال صحنه‌های آشکار در سطح اعتراضات خیابانی و محیزهای آموزشی هستند. بی‌تردید آن‌ها بدون تایید و حمایت، تشویق والدین و نسل‌های پیشین نمی‌توانسته‌اند این‌طور با جرئت به میدان بیایند. این‌ها کاری را می‌کنند که نسل‌های پیشین یا انجام داده‌اند و تجارب مثبت و منفی دارند و یا این که تصورش را در سر داشتند. به نظرم، این پیکارگران جوان و جدید که در صحنه عمل، نمایندگان نسل‌های پیشین محسوب می‌شوند، انباشته و متراکم‌شده آرزوها و حسرت‌های نسل‌های قبل از خود هستند. هنگامی که این نسل به تجربیات زیسته نسل‌های گذشته می‌نگرد، الگویی برای تقلید یا تمکین یا صبر برای خود نمی‌یابد که بتواند برای امروز و فردایش دل‌خوش و دل‌گرم باشد؛ بنابراین شیوه‌هایی کاملاً نوری متوسل شده است و در این مسیر نیز هم‌چنان پایداری و پافشاری به خرج می‌دهد.

در جامعه ما، ده‌هاست که جوانان به حال خود رها شده‌اند و کسی به سخنان آن‌ها گوش نمی‌دهد و نه حتی اگر ایشان فریاد هم زده است، تاکنون بی‌ثمر و در عین حال هزینه‌ساز بوده است. در حاکمیتی که رهبری و بسیاری از مسئولان آن، نگران کاهش نرخ ازدواج و افزایش زادوولد بوده‌اند، ساده‌انگارانه تنها تصور شده عامل اقتصادی است که جوانان را از ازدواج رویگردان هستند و علل فرهنگی و تغییر افکار و سبک زندگی با معیارهای دوگانه در درون و بیرون از خانه، نادیده گرفته شده چرا که این موارد به مذاق حاکمیت سرکوبگر و ارتجاعی، خوش نمی‌آمده است. تا جایی که بسیاری از پژوهش‌های حوزه مطالعات جوانان روندهای تغییرات ارزشی و سلاقی جوانان را در معرض دید حاکمان گذاشته‌اند اما پژوهش‌ها معمولاً مبنای تصمیم‌گیری‌ها قرار نگرفته و نمی‌گیرد. نشانه‌های حرکت جوانان سال‌هاست به چشم افکار عمومی و بخشی از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان آمده است، اما همه راه‌ها برای اجرایی کردن مطالبات جوانان مسدود بوده است. در چنین روندی است که آمارهای مهاجرت بالای جوانان و حتی دارندگان جوایز بین‌المللی در عرصه‌های مختلف (به قصد کار یا تحصیل) نیز پیش از این با حیرت حاکمان مواجه بوده است. درخواست جوانان برای برخورداری از حداقل‌هایی که در سایر کشورهای همسایه ایران و یا جهان که سبک زندگی آن‌ها از طریق ابزار رسانه‌ای آشنا شده‌اند، از سوی مسئولین حکومتی، عمدتاً تقاضاهای نامربوط یا نابه‌جایی هم به شمار رفته است.

اما اکنون، برگی نو در تاریخ جنبش زنان ایران ورق خورده است. زنان، اشکالی جدیدی از کنشگری فعال و ابتکارات را در ماه‌های اخیر در معرض دید افکار عمومی قرار داده‌اند که همراهی‌های مثبتی به بار آورده است و در نتیجه، بر اعتمادبه‌نفس‌شان برای پیگیری خواست‌های خود و تلاش بیش‌تر و مستمر در مسیر نوبی که برگزیده‌اند، افزوده است. این تغییر، هم‌زمان در معرض دستاوردهای فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی قرار گرفته‌اند که افق‌ها و چشم‌اندازهای متفاوت فرهنگی را پیش چشمان نیروی جوان به ویژه زنان نمایان کرده است. این امر مصادف است با فرایند عمومی جهانی شدن و انتشار و انعکاس تنوعی از ارزش‌ها و سبک‌های زندگی که خواهی‌نخواهی بر شکل‌گیری نیازها و مطالبات متفاوت جوانان در ایران و جهان تاثیرگذار بوده است. آمار و شواهد تحقیقاتی نشان می‌دهند که زنان جوان امروز ایران، مسلماً از مادران‌شان باسوادتر، آگاه‌تر، توانمندتر و مصمم‌تر جذب این تغییرات بوده‌اند، دلایلی را باید در تلاش آن‌ها برای جبران سال‌ها تجربه تبعیض جنسیتی و عقب‌نگه‌داشته‌شدن در نتیجه افکار و رویکرد پدرسالارانه جنسیت‌زده یافت.

جای تعجب ندارد که زنان در عرصه تلاش برای احقاق حقوق خود پیشاپیش مردان حرکت کرده‌اند. اگر تنها به شکاف جنسیتی در عرصه اقتصاد نگاه کنیم، به سادگی متوجه عدم تناسب فاحش میان نسبت افزایش سطوح باسوادی و تحصیلات دختران با نسبت اشتغال زنان و مشارکت اقتصادی‌شان در بازار کار ایران می‌شویم. حتی وقتی به مشاغل به اصطلاح «زنانه» می‌نگریم، باز عمدتاً این مردان هستند که پست‌های مدیریتی را در این‌گونه مشاغل اشتغال کرده‌اند؛ یعنی با وجود این که زنان با اتکا بر تلاش پیگیر، خود را به مدارج بالای تحصیلی رسانده‌اند، با این وجود پس از فارغ‌التحصیلی با درهای بسته یا دیوارهای بلند حاکمیت برای دستیابی به جایگاه‌های شغلی مورد علاقه خود مواجه می‌شوند. بسیاری از درهای موقعیت‌های بهتر اجتماعی، به رویشان بسته می‌شود.

در هر صورت در هشت مارس امسال، زنان خواهان رهایی، آزادی و عدالت هستند و در این مسیر از هیچ کوشش و مبارزه‌ای رویگردان نیستند. زنان ایران در چهل و چهار سال گذشته و به‌ویژه در ماه‌های اخیر، تصاویر شکوهمندی از مبارزه و جسارت در معرض دید افکار عمومی مردم جهان قرار داده‌اند. شور رهایی، سرود جهانی «برای» آرزوها، شادی و امید برای آزادی، خلق کرده‌اند.

انقلاب «زن، زندگی، آزادی» به‌خوبی نشان داده که به‌دور از هرگونه اشکال قدرت‌طلبی و اقتدارگرایی، با ایده‌ها و ابتکارات نوین و دموکراتیک، مستقل از دولت، احزاب و سازمان‌های سیاسی قدرت‌طلب، از پایین و خودمدیریت بوده و با تلاش در جهت سازمان‌دهی شوراهای جوانان، محلات و... تجربه جدیدی را در مقابل جامعه قرار داده‌اند و با شعار «نه شاه می‌خواهیم، نه رهبر»، نه دخالت خارجی، نه اپوزیسیون و چهره‌سازی رسانه‌ها که عمدتاً به دنبال منافع حقیر سیاسی و فرقه‌ای خود هستند، جایی در این انقلاب نوین ایران ندارند. انقلابی که تلاش می‌کند بین انسان و طبیعت

و کل هستی آشتی دهد. زنانی که در اثر شلیک گلوله‌های جنگی و ساچمه‌ای جان خود را از دست دادند، زخمی شدند و چشم خود را از دست دادند.

در آستانه هشت مارس و سال ۱۴۰۲، بررسی‌های مرکز آمار نشان می‌دهد که بالاترین تورم نقطه‌ای ثبت شده در بهمن امسال مربوط به گروه هتل و رستوران بوده است. شاخص قیمت مصرف‌کننده در این گروه ۷۹/۱٪ بوده و تورم نقطه‌ای آن به حدود ۷۹ درصد رسیده است. منظور از نرخ تورم نقطه‌ای، درصد تغییر عدد شاخص قیمت، نسبت به ماه مشابه سال قبل است.

این بدان معناست که هزینه خانوارهای کشور برای استفاده از هتل و رستوران به‌طور میانگین ۷۹ درصد بیش‌تر از بهمن ۱۴۰۰ شده است. این افزایش در شاخص قیمت یک سال منتهی به نیمه زمستان امسال در حالی‌ست که تورم نقطه‌ای گروه هتل و رستوران در بهمن سال ۱۳۹۶ تنها ۶/۸ درصد تخمین زده شده و شاخص قیمت در آن مقطع برابر با ۱۰۹/۱٪ بوده است. این یعنی ۶۲۵ درصد افزایش در پنج سال.

در گروه «تفریح و فرهنگ» نیز تورم نقطه‌ای در بهمن امسال، ۳۲/۶ درصد ثبت شده که بیشترین مقدار از ابتدای ۱۴۰۱ بوده است. بررسی متوسط هزینه درآمد خانوارهای کشور نشان می‌دهد که خانواده‌ها طی چند سال گذشته، از یک‌سو به دلیل رشد شدید قیمت کالاهای مصرفی ضروری از جمله خوراک و مسکن و از سوی دیگر افزایش نرخ بلیط هواپیما، اتوبوس و قطار و هم‌چنین افزایش قیمت هتل‌ها و رستوران‌ها، مجبور به کنار گذاشتن یا کاهش چشم‌گیر تفریح و گردش شده‌اند و سبک زندگی‌شان تغییر یافته است. به‌عبارت دیگر، چون غذا و مسکن، کالاهایی ضروری و غیرقابل جایگزین هستند، خانوارها ناچار شده‌اند هزینه‌های دیگر زندگی خود را از سبد مصرفی‌شان حذف کنند.

طبق داده‌های مرکز آمار در خصوص سهم هزینه‌های خانوار در بخش‌های مختلف مشاهده می‌شود نسبت فعالیت‌های مربوط به «تفریح، سرگرمی و خدمات فرهنگی» از متوسط هزینه خانوار شهری در سال گذشته تنها حدود ۲ درصد بوده که در مقایسه با سال ۹۳ حدود ۲ واحد درصد کاهش یافته است.

در گروه کفش و پوشاک، تورم نقطه‌ای در بهمن امسال ۴۶/۵ درصد بوده که از ماه گذشته روندی صعودی به خود گرفته است. کارشناسان معتقدند این رشد در هزینه‌های پوشاک و کفش در سال‌های اخیر موجب شده تا طی دهه ۱۳۹۰ سهم مصرف کفش و پوشاک به‌طور قابل توجهی کاهش پیدا کند. به‌عبارت دیگر، خانواده‌ها به پوشاک حداقلی بسنده می‌کنند و بیش‌تر درآمدشان را صرف خوراک و مسکن کرده‌اند. براساس داده‌های مرکز آمار ایران، سهم «کفش و پوشاک» از هزینه خانوارهای شهری از ۶ درصد در سال ۹۳ با ۲ واحد درصد کاهش به ۴ درصد در سال ۱۴۰۰ رسیده است. روند نزولی سهم مصرف پوشاک از هزینه‌های خانوارهای روستایی مسیر پرنرنگ‌تری داشته و ۶ واحد درصد افت را در این سال‌ها رقم زده است.

نقشی که زنان ایران دست‌کم در یک قرن اخیر از انقلاب مشروطیت تا به امروز ایفا کرده‌اند اما از سوی گرایشات سنتی و ارتجاعی مردسالاری و پدرسالاری و حاکمیت سیاسی شدیداً سرکوب شده‌اند.

مهم است تاکید کنیم که این نقش از سوی هیچ‌کسی و نهادهای به‌زبان اهدا نشده است، بلکه زنان با کوشش و تلاش سخت و مقاومت در برابر انواع و اقسام تبعیض‌ها و سرکوب‌ها از خانواده تا جامعه در چنین جایگاه شایسته‌ای قرار گرفته‌اند.

بخش دیگر شعار «زن، زندگی، آزادی»، «زندگی» است. زندگی تنها به زنان محدود نمی‌شود و کل جامعه بشری از زن تا مرد، از کوچک تا بزرگ، از جوان تا پیر، همه را در برمی‌گیرد. یعنی همه شهروندان یک جامعه بدون توجه به جنسیت، ملیت، گرایشات سیاسی، باورهای مذهبی، داخلی و خارجی، مهاجر و پناهنده باید از زندگی شایسته انسانی برابر و عادلانه برخوردار گردند.

زندگی برای همه آنان، به‌معنای واقعی باید شاد و مرفه و بدون کم و کسر و بدون دغدغه باشد. با وجود این‌که هنوز موقعیت و نقش و منزلت اجتماعی زن در جامعه امروز ایران جایگاه مناسبی نیست اما فارغ از این، زنان در شش ماه گذشته در انقلاب زن، زندگی، آزادی» کلیه بازی‌های سابق روحانیت را بر هم زدند و با درو انداختن روسری و حتی آتش زدن چارد و روسری نشان دادند که حجاب و بی‌حجابی ظاهر مسئله است و در بهترین حالت یکی از مطالبات زنان است اما مطالبات اصلی و واقعی زنان، بسیار فراتر و وسیع‌تر و مهم‌تر از امر حجاب می‌رود. به‌علاوه هیچ دولتی حق ندارد در بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین امر خصوصی زنان، یعنی پوشش آن‌ها دخالت کند تا چه برسد آن‌ها وارد سازد یونیفرم اسلامی و یا لباس اسارت و بردگی به تن کنند. در حالی که اصولاً باید همه شهروندان در انتخاب مدل و رنگ لباس خود شخصا تصمیم بگیرند و این مسئله کم‌ترین ربطی به دولت و کل حاکمیت ندارد.

از سوی دیگر زن ایران به دنبال این است که با آزادی و داشتن حق انتخاب زندگی کند. او آزادی فردی، آزادی بیان و اندیشه، آزادی تشکل و فعالیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نه تنها برای خود، بلکه برای همه شهروندان می‌خواهد. یک نکته مهم و قابل تامل در جامعه ایران، این است که هیچ نماینده زنی که مطالبات واقعی زنان جامعه را در حاکمیت نمایندگی کند وجود ندارد و به همین دلیل، زنان جامعه راه را در این دیده‌اند که مطالبات خود را در محل کار، زیست، و خیابان و همه جا فریاد بزنند و بهای آن را نیز آگاهانه بپردازند.

در پایان می‌توانیم تاکید کنیم که یکی از مهم‌ترین مطالبات مطرح، تبیین دسترسی به حق آموزش رایگان و برابر است. حقی که سیاست‌های جمهوری اسلامی در زمینه‌های هسته‌ای، نظامی، اقتصادی و جمعیت و به‌علاوه مرکزگرایی این سیاست‌ها که به فقر، نبود آموزش به زبان مادری و اجبار کودکان به‌ویژه دختران به ازدواج منجر شده‌اند، آن‌را از دسترس جمعیت زیادی از کودکان و نوجوانان خارج کرده است. انتشار منشورها و بیانیه‌هایی که مطالبات حداقلی جامعه در جنبش زن، زندگی، آزادی را تصویر کرده‌اند، یکی از مهم‌ترین گام‌ها پس از اعتراضاتی بودند که با همان دستانی که بر سر ژینا(مهسا) امینی کوبیدند و جان او را گرفتند، سرکوب شد. ارائه رایگان وعده غذایی و وسایل مورد نیاز تحصیل برای همه، در تمامی مقاطع، زیر نظر شوراهای دانش‌آموزی و دانشجویی منشور مطالبات ۲۰ تشکل و نهاد صنفی و مدنی هم که با استقبال مجموعه گسترده‌ای از نهادها و سازمان‌ها و افراد در داخل و خارج از ایران مواجه شد، گرچه به صورت مستقل در مطالبات حداقلی مسئله آموزش را جدا نکرده اما بر لزوم برچیده‌شدن تبعیض‌های جنسیتی و ستم مذهبی و ملی از جمله در حوزه آموزش تأکید کرده است.

هم‌زمان که جامعه مدنی ایران خواسته برابری در دسترسی به محتوی، ساختار، فضا و زبان آموزش را طلب می‌کند، مردسالاری مذهبی صرف حضور دختر دانش‌آموز در مکان آموزشی را به خطر می‌اندازد. به‌نحوی که در روزهای گذشته رفته رفته به شمار والدینی که گفته‌اند به‌خاطر ناامنی از فرستادن فرزندشان به مدرسه خودداری می‌کنند، افزوده شده است.

«آزادی» نیز بدون برابری زن و مرد قابل تصور نیست. هم‌چنین آزادی به‌معنای رهایی از تمامی روابط قدرت و برتری و حاکمیت است که این اشکال برتری‌طلبی و دیکتاتوری را رقم زده است. آزادی که سده‌هاست با عصاره سنت و ارتجاع مذهبی و ناسیونالیستی هم‌چون «خدا، شاه، میهن»، «مرد، میهن، آبادی»، «خدا، رهبر، امت» و... اسیر و بازتولید شده است. انسان نباید اسیر چنین سنت‌ها و شعارهایی شده باشد چرا که تاکنون هیچ جامعه‌ای از چنین دیدگاه‌هایی سود نبرده است. گام اول این رهایی شناخت و نقد این روابط قدرت و زمینه‌هایی است که آن‌ها را حفظ کرده است. شناخت جهان مردسالارانه‌ای که در آن غرق شده‌ایم و قادر به دیدن ابعاد آن نیستیم. شناخت و رهایی از مفهوم تنگ‌نظرانه «میهن» که بسیاری از شهروندان را کنار گذاشته و به‌حاشیه رانده است. شناخت و رهایی از مفهوم «آبادی» که باز در معنای تنگ‌نظرانه و خسارت‌بار «توسعه» ترجمه شده است؛ توسعه‌ای که با وعده‌های بهشتی جهنم آفرید، جهنمی که در محیط زیست امروز ایران می‌بینیم. در مقابل، خوانش مترقی از «زن، زندگی، آزادی» خط بطلانی بر همه مفاهیم فوق می‌کشد تا این جنبش را زنانه کند، تا آن هژمونی مردسالارانه و مرکز محور را به چالش بکشد و به جای آن عدالت و برابری بنشانند!

سه‌شنبه شانزدهم اسفند ۱۴۰۱-هفتم مارس ۲۰۲۳